



بیانات در دیدار علما و روحانیون استان خراسان شمالی - 19 / مهر / 1391

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد و على آله الأطيبين
الأطهرين المنتجبين الهداة المهديين سيما بقیة الله فى الأرضين.

یکی از جلساتی که در سفرهای ما برای بنده شیرین و دلپذیر است، جلسه‌ی با روحانیون و علما و فضلا و طلاب جوان است. دلائل این احساس هم از نظر من روشن است و یکی دو تا هم نیست. اگر کسی فلسفه‌ی روحانیت را بداند، و اگر کسی در دل حوزه‌ها با این طلاب جوان حشر و نشر داشته باشد، خوب تشخیص میدهد که چرا کسی مثل بنده در سنین دهه‌ی هفتاد عمر، از جوانان طلبه و آغاز راه وارد شده روحیه میگیرم و احساس نشاط میکنم. خوشبختانه در دوره‌ی بعد از انقلاب، طلاب شامل خواهران هم هستند. دختران دانشجو، پسران دانشجو، دانشجویان علوم دینی، طلاب، آماده‌سازان خویش برای حضور در نقاط حساس جبهه‌های مقدم و حساس دین‌اند. روحانیت این است.

خب، امشب هم ما تا آنجائی که حال و توان اجازه بدهد، با شما عرایضی را عرض میکنیم؛ با امید فراوان به اینکه ان شاء الله این حرفها در دل‌های پاک و نورانی شما اثر بگذارد و آن تحول و حرکت و تکمیلی که این مسیر نیاز دارد، با همت شماها، با خواست شماها و با اراده‌ی مسئولان محترم حوزه‌ها تحقق پیدا کند.
اولاً عرض بکنیم؛ این منطقه‌ی بجنورد، یعنی منطقه‌ای که امروز «خراسان شمالی» نامیده میشود، از فاروج بگیرید تا نزدیک مرز گلستان و جنگل گلستان - شرقی و غربی و شمال و جنوبی هم که معلوم است - يك منطقه‌ی استعدادخیز است. نمیخواهیم مبالغه کنیم از لحاظ کثرت علمائی که از این منطقه برخاستند و آنها را با بعضی از شهرهائی که عالمان زیادی داشتند، مقایسه کنیم؛ اما میخواهیم عرض کنیم علمائی که ما شناختیم که از این منطقه برخاستند، بسیاری‌شان جزو برجستگان استعداد بودند.

حالا يك نفری که من خودم ایشان را زیارت کردم و در درسشان شرکت کردم، مرحوم آقای آمیرزا حسن بجنوردی هستند. وقتی ایشان در سال 40 یا 41 برای زیارت مشهد و قم از نجف به ایران آمدند، امام بزرگوار (رضوان الله تعالی علیه) اصرار کردند که شما باید در قم بمانید. یعنی شخصیت علمی او جوری بود که امام بزرگوار با آن روحیه‌ی سختگیری که در زمینه‌ی علم و علمیات و همراهی علمیات با معنویات و اخلاق داشتند، به این مرد اصرار کردند که شما باید در قم بمانید. ایشان هم قبول کردند، قرار درس هم گذاشته شد، ولی متأسفانه همان روزی که قرار بود ایشان بیایند مدرسه‌ی فیضیه درس بگویند، سکتہ کردند، بیمار شدند؛ لذا مجبور شدند نمانند و برگردند نجف. البته من در نجف هم چند جلسه‌ای درس ایشان را درک کردم. مرحوم آقای آمیرزا حسن بجنوردی در مسجد طوسی درس میگفتند و عده‌ای از فضلاء ناب در درس ایشان شرکت میکردند. ایشان مجمعی بود از استعداد و ذوق و حافظه. این برجستگی را ما در ایشان دیدیم. ایشان یکی از کسانی است که از این منطقه برخاسته.

رفیق و همدرس ایشان، مرحوم آقای حاج میرزا احمد بجنوردی مرتضوی بود. این دو نفر - که ظاهراً هم اهل خراسان بودند - اول طلبگی از بجنورد آمدند مشهد، در درس مرحوم آقا زاده و مرحوم آقای حاج آقا حسین قمی شرکت کردند. پدر من در آن وقت جزو فضلاء مشهد بودند؛ اینها را میشناختند، با اینها مرتبط بودند، از اینها خیلی تعریف میکردند. بعد هم اینها رفتند نجف. بعد از آن هم مرحوم والد ما مشرف شدند نجف، در نجف هم با اینها مربوط بودند. آقای حاج میرزا احمد بعد از چند سالی برگشت بجنورد. ایشان در بجنورد روحانی متصرف قدرتمند مردمی بانفوذ در سرتاسر این منطقه بود. با اینکه آن وقت حکومت با روحانیون بد بود و اگر روحانی‌ای بانفوذ بود، هر طور میتوانستند، سعی میکردند او را از نفوذ ببندازند - یا او را با خودشان همراه کنند، یا انگشتهای نفوذ او را ببرند و



قیچی کنند - در مورد مرحوم حاج میرزا احمد نتوانستند این کار را بکنند. ایشان اینجا روحانی بود، مرد بسیار محترمی بود؛ مشهد هم که می‌آمد - ما آن وقت طلبه‌ی مشهد بودیم - علمای مشهد از ایشان تجلیل میکردند، دیدن ایشان میرفتند، احترام میکردند.

قبل از اینها، مرحوم شیخ محمدتقی معروف بجنوردی بود. ایشان در مشهد امام جماعت معتبر و موجه مسجد گوهرشاد و معروف به عبادت و زهد و علم - همه با هم - بود. البته زمان ایشان مال قرن قبل از ماست، در حدود صد سال قبل ایشان فوت کردند؛ لیکن از آن زمان تا همین چند سال قبل از این، خانه‌ی شیخ محمدتقی در بالاخیابان مشهد و در کوچه‌ای که به نام ایشان بود: کوچه‌ی شیخ - مشهدی‌ها کوچه‌ی شیخ و منزل شیخ را کاملاً میشناسند - محل اجتماع مردم بود. مهمترین مجلس عزای دهه‌ی عاشورا، همین منزل بود؛ که مردم نذورات زیادی میکردند، می‌آوردند. پسر ایشان، مرحوم شیخ مرتضی، از علمای مشهد، راه ایشان را ادامه داد. بعد فرزند ایشان، مرحوم آشیخ رضا بود؛ که ما آشیخ رضا را زیارت کرده بودیم. مرحوم آقای حاج میرزا حسنعلی مروارید، داماد آقای آشیخ رضا بودند. ببینید، اینها برجسته‌های این منطقه‌اند. بله، از لحاظ کمیت زیاد نیستند، اما زنده‌اند، برجسته‌اند. این استعداد را ما در زمان طلبگی خودمان هم دیدیم. به دوستان گفتم؛ ما در درس کفایه و مکاسب مرحوم آشیخ هاشم قزوینی که شرکت میکردیم، يك طلبه‌ای بود که استعداد او از همه‌ی طلاب آن درس، که شاید نزدیک دویست نفر شرکت میکردند و آن وقت خیلی زیاد بود - حالا این عددها به خاطر وسعت حوزه‌ها چیزی نیست؛ اما آن زمان دویست تا طلبه پای يك درس، چیز مهمی بود - بالاتر بود. او در درس کفایه اشکال میکرد و حاج شیخ را به بحث وامیداشت. ایشان اهل همین منطقه بود - ظاهراً مال منطقه‌ی آشخانه بود - اسمش هم شیخ حسین گرد بود؛ جزو کردهای این منطقه بود. متأسفانه در آن دوران، این استعدادها نه شناخته میشد، نه وقتی شناخته شد، مورد استفاده قرار میگرفت. کسی سؤال نمیکرد فلان استعداد کجا رفت، چه شد، درس را تا کجا خواند، چقدر توانست در پیشرفت علم منشأ اثر باشد. آن زمان اینجوری بود؛ امروز نباید اینجور باشد، و نیست.

در بین همین شهدای روحانی، من با دو نفر از نزدیک آشنائی داشتم. البته طلاب جوانی بودند که رفتند جنگ، جهاد کردند و به شهادت رسیدند. من اسمهای اینها را دیدم، ولی توفیق آشنائی با اینها را از نزدیک نداشتم؛ لیکن من با دو نفر از نزدیک آشنائی داشتم: مرحوم آشیخ قاسم صادقی گرمه‌ای - که اهل گرمه بود - و مرحوم طیبی. مرحوم حاج شیخ قاسم صادقی چندین سال با بنده مباحثه میکرد؛ ما با هم شرح لمعه و مکاسب را مباحثه میکردیم. ایشان آیت استعداد بود. او هم اگر چنانچه درس میخواند و ادامه میداد، یقیناً يك عالم برجسته‌ای میشد؛ اما آن وقت معمول نبود که از طلبه بپرسند: شما که هستی؟ چه هستی؟ چه کار میخواهی بکنی؟ راهنمائی کنند، دستگیری کنند، به او کمک‌هزینه‌ی تحصیلی بدهند، برایش امکانات تحصیل فراهم کنند؛ آن روزها این حرفها نبود. ایشان هم رفت مشغول کارهای دیگر شد. البته در انقلاب، هم ایشان، هم مرحوم طیبی آمدند نماینده‌ی مجلس شدند و در بین هفتاد و دو شهید حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند.

ببینید، پس اینجا مرکز استعداد است. از خود بجنورد بگیرد تا این مناطق اطراف - اسفراین، شیروان، فاروج - بعد این طرف، شهرستانهای دیگری که در اینجا هستند؛ چه آن منطقه‌ای که برادران سنی ما هستند، چه آن قسمتی که شیعه هستند.

برادران سنی هم حق دارند. همین روحانیت ترکمن سنی - من صبح گفتم - نقش‌آفرینی کردند در خواباندن فتنه‌ای که کمونیستها میخواستند در این منطقه به نام ترکمنها به راه بیندازند. من از نزدیک علمائی را میشناختم که اهل انگیزه بودند، اهل فکر بودند، اهل اقدام بودند؛ اینها نقش‌آفرینی کردند.

اینجا جایگاهی است که يك حوزه‌ی علمیه‌ی کامل، با سطوح عالی درسی، با کیفیت خوب میتواند فراهم شود. استاد باید بیاید. این منطقی نیست که طلبه حتماً در دورانه‌ی اولیه‌ی درس هجرت کند، برود به حوزه‌های بزرگ،



بعد هم دیگر برنگردد؛ این نمیشود. در همین شهرستانهای اطراف خراسان بزرگ، علمای بزرگ داشتیم. من به خیلی از این شهرها رفتم؛ مجتهدین درجه‌ی یک در آنجا اقامت داشتند. در بیرجند دو تا مجتهد بودند که اگر چنانچه در نجف بودند، به احتمال زیاد جزو مراجع تقلید میشدند: مرحوم تهامی و مرحوم آشیخ محمدحسین آیتی. اینها در بیرجند مانده بودند و متعلق به مردم بیرجند شده بودند. در قوچان، کسی مثل مرحوم آقا نجفی قوچانی می‌آید ساکن میشود، که یکی از شاگردان برجسته‌ی مرحوم آخوند خراسانی است. در بجنورد - عرض کردیم - مرحوم حاج میرزا احمد مرتضوی بود، و در شهرستانهای دیگر هم همین جور؛ علمای بزرگ و علمای برجسته‌ای بودند.

بعضی میگویند خب آقا، آن وقت ارتباطات بین شهرهای بزرگ و شهرهای کوچک آسان نبود؛ علما مجبور بودند آنجا بنشینند. این استدلال بعکس نتیجه میدهد. امروز که ارتباط آسان است، شما یک رایانه میگیرید، پای رایانه می‌نشینید، از بهترین درسهای حوزه‌های بزرگ مستقیماً استفاده میکنید. پس امروز باید به حوزه‌های بزرگ نروند، نه آن روز. شما شبیه‌ی علمی داشته باشید، سوار ماشین میشوید، دو سه ساعته خودتان را میرسانید مشهد، میروید پیش یک عالم دینی، شبیه را برطرف میکنید، برمیگردید. امروز با پیش‌آمدن امکانات فراوان، حوزه‌های شهرستانها باید رونق بگیرد؛ باید کمأ و کیفاً توسعه پیدا کند.

این طرح هجرتی که بنده چندین سال قبل از این مطرح کردم، موجب گسترش فعال روحانیت در سرتاسر کشور میشود. باید از حوزه‌های بزرگ هجرت کنند، بیایند در شهرستانها بمانند؛ چه اهل آنجا باشند، چه نباشند. افراد گاهی هم اهل آنجا نیستند. مرحوم محقق سبزواری - صاحب ذخیره و صاحب کفایه و ملای معروف و شیخ الاسلام بزرگ اصفهان در دوران صفویه - بلند میشود از اصفهان می‌آید مشهد ساکن میشود. آن وقت اصفهان بزرگترین شهر ایران بود، مشهد یک شهر کوچکی مثل یک ده بزرگ بود. مدرسه‌ی باقریه‌ی مشهد - که طلبه‌های قدیمی مشهد آن را دیده بودند و امروز خراب شده - مدرسه‌ای است که ایشان تعمیر کرده. می‌آمدند، میماندند، ولو شهر خودشان هم نبود.

مرحوم میرزا مهدی شهید اصفهانی‌الاصل، که یکی از چهار شاگرد برجسته‌ی مرحوم وحید بهبهانی است - که چهارتا شاگرد او به نام «مهدی» است و به آنها میگویند «مهادی اربعه» - می‌آید مشهد میماند، در همین جا هم به شهادت میرسد. در طول این سالها، علمای بزرگی در بین اعقاب او حضور داشتند. چه اشکال دارد اهل آنجا هم نباشند، اما بیایند؟ فضلا از اینکه اهل آنجا باشند. اگر اهل آنجا باشند، باید بیایند.

فضلای بجنوردی مشهد و قم بنشینند بین خودشان ده نفر را انتخاب کنند، آنها را بفرستند اینجا، حوزه هم موظف باشد امکانات فراهم کند؛ بیایند اینجا، درسها را بگویند. حالا میگویند تا سطح ده تدریس میشود. بالاتر بگویند، درس خارج بگویند. بله، طلبه‌ای که اینجا درس خارج خوانده و قریب الاجتهاد شده، مانعی ندارد و خوب است که دو سال، سه سال، پنج سال هم برود در یک حوزه‌ی دیگری - مثلاً حوزه‌ی قم یا حوزه‌ی مشهد - حضور پیدا کند و بعد برگردد اینجا. وقتی یک روحانی ملای باسواد عمیق در این روزگار - که روزگار فکر و فرهنگ و گسترش اندیشه‌های نو در سرتاسر دنیای اسلام است - در یک شهر اینجوری باشد، میدانید چه اتفاقی می‌افتد؟

امروز این شهر یا این استان، نزدیک به چهل هزار دانشجو دارد. از این چهل هزار دانشجو چندتاشان با شما طلبه‌ها مرتبطند؟ با چندتاشان می‌نشینید حرف میزنید؟ تعدادی از شما ممکن است به بعضی از مجامع آنها دعوت شوند و بروند؛ پنجاه نفر، صد نفر آنجا باشند، برایشان سخنرانی کنند. مسئله این نیست. باید بالمشافهه حرف بزنید، طرف مقابل را بسازید؛ این احتیاج دارد به وقت، احتیاج دارد به کار، احتیاج دارد به سواد کافی، احتیاج دارد به ملاحظه‌ی نیازهای فکری و فرهنگی، و احتیاج دارد به عشق؛ این کار باید اتفاق بیفتد.

خب، شما بحمدالله جمعیت زیادی هستید - هم خانمها، هم آقایان - در اینجا انسان مشاهده میکند. باید درس بخوانید، خوب درس بخوانید، عالم شوید، ملا شوید، قوی شوید، قدرت تجزیه و تحلیل افکار نو را پیدا کنید. مطالعات جنبی هم داشته باشید. بعضی از این درسهای معمول شده، در قم یا تهران، میتواند به صورت



مطالعات جنبی استفاده شود؛ مثل ادبیات فارسی، اخلاق و بعضی درسهای دیگر - البته ادبیات عرب لازم است؛ آن جزو ابزار کار ماست - لزومی ندارد اینها حتماً در برنامه‌های درسی وارد شود. البته من دخالت نمیکنم، سلیقه‌ام را عرض میکنم؛ برنامه‌ریزان بنشینند رویش فکر کنند.

طلبه باید دستش از کتاب رها نشود؛ کتاب بخواند، همه جورش را بخواند، در دوره‌ی جوانی بخواند. این ذخیره‌ی حافظه را که بی‌نهایت دارای ظرفیت است، هرچه میتوانید، در دوره‌ی جوانی پر کنید. ما هرچه در جوانی در حافظه انباشتیم، امروز موجود است؛ هرچه در دوران پیری - که بنده همین حالا هم با همه‌ی گرفتاری‌ها، بیش از جوانها مطالعه میکنم - به دست می‌آوریم، ماندگاری ندارد. الان شما جوانید. این منبع قیمتی ارزشمند را از اطلاعات ارزشمند، از آگاهی‌های مفید و لازم در زمینه‌های مختلفی که برای تبلیغ به آنها احتیاج دارید، هرچه میتوانید، انباشته کنید؛ از این استفاده خواهید کرد.

آنچه که لازم است عرض بکنم - که از همه‌ی این مطالب مهمتر است - نسبت حوزه‌های علمی است با انقلاب و نظام اسلامی. هیچ کس در عالم روحانیت، اگر انصاف و خرد را میزان قرار بدهد، نمیتواند خودش را از نظام اسلامی جدا بگیرد. نظام اسلامی یک امکان عظیمی را در اختیار داعیان الی‌الله و مبلغان اسلام قرار داده. کی چنین چیزی اختیار شما بود؟ امروز یک طلبه‌ی فاضل در تلویزیون می‌نشیند نیم ساعت حرف میزند، ده میلیون، بیست میلیون مستمع از روی شوق به حرف او گوش میدهند. کی چنین چیزی برای من و شما در طول تاریخ روحانیت، از اول اسلام تا حالا، وجود داشته؟ این اجتماعات بزرگ کی وجود داشت؟ این نماز جمعه‌ها کی وجود داشت؟ این همه جوان مشتاق و تشنه‌ی معارف کی وجود داشت؟ امروز این جوانهای دانشجو و غیر دانشجو را که مشاهده میکنید - حالا من دانشجوها را میگویم - همه‌شان تقریباً و تغلیباً مشتاقند از مفاهیم اسلامی و معارف اسلامی چیزهایی را بشناسند و چیزهایی را بفهمند و سر در بیاورند. من و شما باید زمینه فراهم کنیم که بتوانیم به آنها جواب دهیم. این فرصت تا امروز کی برای روحانیت وجود داشته؟ علاوه بر این، ابزارهای تسهیل‌کننده، مثل رایانه‌ها و ارتباطات اینترنتی و فضای مجازی و سایبری هم که الان در اختیار شماست. اگر بتوانید اینها را یاد بگیرید، میتوانید یک کلمه حرف درست خودتان را به هزاران مستمعی که شما آنها را نمیشناسید، برسانید؛ این فرصت فوق‌العاده‌ای است؛ نبادا این فرصت ضایع شود. اگر ضایع شد، خدای متعال از من و شما روز قیامت سؤال خواهد کرد؛ از فرصت این همه جوان، این همه استبصار، این همه میل و شوق به دانستن، شما برای ترویج معارف اسلامی چه استفاده‌ای کردید؟ نظام اسلامی یک چنین خدمتی به ما معممین و روحانیون کرده. مگر میتوانیم خودمان را کنار بگیریم؟ این که یک آقائی در یک گوشه‌ای عبایش را بکشد به کول خودش، بگوید من به کارهای کشور کار ندارم، من به نظام کار ندارم، افتخار نیست؛ این ننگ است. روحانی باید از وجود یک چنین نظامی که پرچمش اسلام است، قانونش فقه اسلامی است، با همه‌ی وجود استقبال کند. مراجع تقلید کنونی، مکرر متعددی‌شان به بنده گفتند که ما تضعیف این نظام را به هر کیفیتی حرام قطعی میدانیم. خیلی‌شان از روی لطف به من پیغام میدهند یا میگویند که ما تو را مرتباً دعا میکنیم. این نشان دهنده‌ی قدرشناسی از نظام اسلامی است. حالا یک معممی یک گوشه‌ای بیاید خودش را از نظام کنار بگیرد؛ بهانه هم این است که ما فلان انتقاد را داریم. خیلی خوب، صد تا انتقاد داشته باش؛ دویست تایش به خود ما عمامه‌ای‌ها وارد است. مگر به ما انتقاد وارد نیست؟ وجود انتقاد و عیب در یک مجموعه مگر موجب میشود که انسان این همه محسنات و نقاط قوت را در آن مجموعه نبیند و ملاحظه نکند؟ در روحانیت هم همین جور است؛ عیوب الی‌ما شاء الله. بنده آخوندم، طلبه هستم، از قبل از بلوغ طلبه بودم تا الان؛ بیایید برای شما همین جا یک فهرست از بر بنویسم. صد تا اشکال در ما هست؛ اما این صد تا اشکال موجب میشود ما از روحانیت اعراض کنیم؟ ابد! در مقابل این صد تا اشکال، هزار تا حسن وجود دارد. در کسر و انکسار مصالح و مقاصد است که انسان میتواند خط مستقیم را پیدا کند.



حوزه‌های علمیه باید خود را سربازان نظام بدانند، برای نظام کار کنند، برای نظام دل بسوزانند، در خدمت تقویت نظام حرکت کنند؛ و این درست عکس آن چیزی است که سیاست سرویس‌های امنیتی انگلیس و آمریکا و اسرائیل و دیگران و دیگران دنبال میکنند. آنها تلاش میکنند بلکه بتوانند یک منفذی پیدا کنند. یک آخوندی یک گوشه‌ای حرفی میزنند، که علی‌الظاهر برخلاف خواست و فهم و عقیده‌ی کلی نظام است، بزرگش میکنند؛ آن آدم را اگر کوچک هم باشد، از او یک تصویر بزرگی درست میکنند، برای اینکه فاصله‌ی بین نظام و روحانیت را برجسته کنند؛ القاء کنند که چنین فاصله‌ای وجود دارد. بنابراین حوزه‌های علمیه نمیتوانند سکولار باشند. اینکه ما به مسائل نظام کار نداریم، به مسائل حکومت کار نداریم، این سکولاریسم است.

معنای حرف من این نیست که حالا همه باید از روز اول بیایند در مشاغل نظام کار کنند؛ نه، باید درس بخوانید. بنده از دوران مبارزات، خودم درگیر مبارزات بودم. در مشهد درس مکاسب و کفایه میدادم. خیلی از شاگردهای ما درگیر مبارزات بودند. از بس گرم کارهای مبارزاتی میشدند، به نظرشان می‌آمد که این حرفهای مکاسب و استدلالهای کفایه فایده‌اش چیست. مکرر بنده به آنها میگفتم: آقا جان! بی‌مایه فطیر است؛ باید مایه پیدا کنید. اگر مایه پیدا کردید، آن وقت میتوانید در منصب و جایگاهی مثل جایگاه امام بزرگِ عالی‌مقام، این حرکت عظیم را انجام دهید. نظام، مرتبط و متصل و همزاد است نسبت به روحانیت. اگر روحانیت نبود، شما بدانید این نظام تشکیل نمیشد؛ این انقلاب پیروز نمیشد. بنده از قبل از انقلاب در محافل روشنفکری بوده‌ام، با گروه‌های سیاسی ارتباط نزدیک داشته‌ام، همه‌ی آنها را هم میشناختم، با خیلی‌هاشان هم بحث و جدل کرده بودیم. این را من از روی اعتقاد و با استدلال میگویم: اگر جامعه‌ی روحانیت نبود، این انقلاب پیروز نمیشد؛ تا صد سال دیگر هم پیروز نمیشد. روشنفکران سیاسی ما که بعضی‌شان هم آدمهای خوبی بودند، دلسوز هم بودند - همه، آدمهای ناراه و منحرفی نبودند - توانائی‌اش را نداشتند، مقبولیت نداشتند، در بین مردم نفوذ نداشتند، نمیتوانستند بر دل‌های مردم حکومت کنند. آن که میتوانست اولاً از حیث سطح، تمام کشور را فرا بگیرد، ثانیاً از حیث عمق و تأثیر، تا اعماق دل‌ها نفوذ کند، روحانیت بود؛ که همه جا بود.

بنده یک وقتی در اوائل انقلاب، این آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی نحل را خواندم: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. و اوحی ربک الی التحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و ممّا یعرشون. ثمّ کلی من کلّ الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللاً یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للّئاس». (1) گفتم بله، این جوانهای طلبه مثل زنبورهای عسل رفتند بر روی گل‌های معرفتی که از بیان امام روئیده بود، نشستند تغذیه شدند، بعد راه افتادند به سرتاسر کشور، به مردم عسل دادند، به دشمنان نیش زدند؛ هم عسل، هم نیش؛ نیش و نوش با هم. از هیچ دسته‌ای، از هیچ حزبی، از هیچ جمعیت دیگری غیر از روحانیت، این کار برنمی‌آمد. و اگر این نمیشد، این انقلاب اجتماعی به وقوع نمی‌پیوست؛ انقلابی که همان شعاری که در تهران روز عاشورا داده میشود، در فلان کورده‌ی یک استان دورافتاده هم مردم راهپیمائی میکنند، همان شعار را میدهند، همان حرف را میزنند، همان درخواست را میکنند. این میشود انقلاب اجتماعی؛ که نتیجه‌اش سقوط آنچنان حکومتی است، و تشکیل اینچنین نظامی. استقامت و استحکام و ریشه‌داری این نظام به گونه‌ای است که به توفیق الهی، قرن‌ها این نظام پابرجا خواهد بود.

مبانی فکری را هم باز خود روحانیون آماده کردند. امثال شهید مطهری، امثال علامه‌ی طباطبائی و بزرگانی از این قبیل، مبانی فکری مستحکم را آماده کردند؛ این زیرساختهای فکری را که بر اساس آنها میشود نشست فکر کرد، پرورش داد، گسترش داد، تفریع فروع کرد و نیازهای فکری امروز جوانها را پاسخ داد. در کشور ما آن سخن قاطعی که توانست تفکرات مارکسیستی را مثل پنبه‌ای حلاجی کند، به هم بزند و باد هوا کند، فرمایشات مرحوم مطهری بود - که ایشان شاگرد آقای طباطبائی بود - و بعضی دیگر از شاگردان مرحوم علامه‌ی طباطبائی. این نظام در یک چنین بستری به وجود آمده.



بنابراین وظیفه سنگین است، کار هم زیاد است. وظیفه‌ی شما خیلی زیاد است. از لحاظ معنوی باید خودتان را بسازید؛ هم از لحاظ اخلاقی، هم از لحاظ تهذیب، هم از لحاظ تدین، هم از لحاظ پایبندی و تقید به فرایض و نوافل و تلاوت قرآن. این طلبه‌ی عزیز ما چه قرآن خوبی تلاوت کردند، و چه آیاتی: «لقد كان لكم فی رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله كثيرا». (2) اگر «یرجوا الله و الیوم الآخر» هستیم، اسوه، پیغمبر است. نه اینکه ما مثل او عمل کنیم - که محال است - راه او را باید ادامه دهیم. آن وقت در آیه‌ی بعد، وضع مؤمنان به این پیغمبر روشن میشود: «و لما رءا المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله». (3) در جنگ احزاب، از همه طرف حمله کردند. در جنگ بدر یک گروه بودند، در جنگ احد یک گروه بودند، در جنگهای دیگر قبائل کوچک بودند؛ اما در جنگ احزاب، همه‌ی قبائل مشرک مکه و غیر مکه و ثقیف و غیره آمدند متحد شدند؛ ده هزار نفر نیروی رزمنده فراهم کردند؛ یهودی‌هایی هم که همسایه‌ی پیغمبر بودند و امان‌یافته‌ی پیغمبر بودند، خیانت کردند؛ اینها هم با آنها همکاری کردند. اگر بخواهیم این را با امروز مقایسه کنیم، یعنی آمریکا با آنها مخالفت کرد، انگلیس مخالفت کرد، رژیم صهیونیستی مخالفت کرد، فلان رژیم مرتجع نفتخوار مخالفت کرد. پولهاشان را خرج کردند، نیروهاشان را جمع کردند، یک جنگ احزاب درست کردند؛ جنگ احزابی که دلها را خیلی ترساند. اوائل همین سوره میفرماید: «و اذ قالت طائفة منهم یا اهل یثرب لا مقام لكم فارجعوا»؛ (4) مردم را میترساندند. الان هم همین جور است. الان هم یک عده‌ای مردم را میترسانند: آقا بترسید. مقابله‌ی با آمریکا مگر شوخی است؟ پدرتان را در می‌آورند! آن جنگ نظامی‌شان، این تحریم‌شان، این فعالیتهای تبلیغی و سیاسی‌شان. در آخر این سوره باز میفرماید: «لئن لم ینته المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض و المرجفون فی المدینة لنگریبکم بهم». (5) مرجفون همینهایند. در یک چنین شرائطی، شرح حال مؤمن این است: «هذا ما وعدنا الله و رسوله»؛ ما تعجب نمیکنیم؛ خدا و رسولش به ما گفته بودند که اگر پابند به توحید باشید، پابند به ایمان به خدا و رسول باشید، دشمن دارید؛ دشمنها سراغتان می‌آیند. بله، گفته بودند، حالا هم راست درآمد؛ دیدیم بله، آمدند. «و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ایمانا و تسلیما»؛ ایمانشان بیشتر شد. منافق، ضعیف‌الایمان، فی قلوبهم مرض - که طوائف گوناگونی‌اند - وقتی دشمن را می‌بینند، تنشان مثل بید میلرزد؛ بنا میکنند به مؤمنین بالله و زحمتکشان در راه خدا، عتاب و خطاب و اذیت کردن و فشار آوردن: آقا چرا اینجوری میکنید؟ چرا کوتاه نمی‌آئید؟ چرا سیاستتان را اینجوری نمیکنید؟ همان کاری که دشمن میخواهد، انجام میدهند. اما از آن طرف، مؤمنین صادق میگویند: ما تعجبی نمیکنیم؛ خب، باید دشمنی کنند؛ «هذا ما وعدنا الله و رسوله».

یک جا هم فرموده: «و لن ترضی عنک الیهود و لا النصارى حتی تتبّع ملتهم»؛ (6) تا وقتی کمند آنها را به گردن نیندازید، دنباله‌رو آنها نشوید، همین آتش است و همین کاسه. خودت را قوی کن که کمندش در گردن تو تأثیر نگذارد؛ یک تکان بدهی، کمندش پاره شود. خودت را قوی کن. چرا خودت را ضعیف میکنی تا در مقابل او تسلیم شوی، خاکسار شوی، به خاک بیفتی؟ «و ما زادهم الا ایمانا و تسلیما». اینجوری باشید عزیزان من، فرزندان من، جوانهای طلبه! با نیت صادقانه درس بخوانید، به قصد اینکه در این میدان عظیم که در صفوف مقدمش خواهید بود، جزو برجستگان صفوف مقدم باشید.

من سفارش میکنم که کانونهای فرهنگی - هنری مساجد را فراموش نکنید؛ البته با همکاری بسیج. بد است که بین روحانی مسجد و بسیج مسجد، اختلاف به وجود بیاید. نه، با همکاری بسیج، این کانونهای فرهنگی - هنری مساجد را مؤثر کنید، برایش کار کنید. بنشینید فکر کنید، مطالعه کنید و سخنی که متناسب با نیاز آن جوانی است که آنجا حضور پیدا میکند، فراهم کنید. مطالعه کنید. کتابهایی وجود دارد که میشود از این کتابها استفاده کرد. کتابهایی هست؛ بروید برسید، تحقیق کنید از کسانی که اهلس هستند. خودتان را مجهز کنید، مسلح به سلاح معرفت و استدلال کنید، بعد به این کانونهای فرهنگی - هنری بروید و پذیرای جوانها باشید. با روی خوش هم پذیرا باشید؛



با سماحت، با مدارا. فرمود: «و سئة من نبیّه»، که ظاهراً عبارت است از «مداراة الناس»؛ مدارا کنید. ممکن است ظاهر زنده‌ای داشته باشد؛ داشته باشد. بعضی از همین‌هایی که در استقبال امروز بودند و شما - هم جناب آقای مهمان‌نواز، هم بقیه‌ی آقایان - الان در این تریبون از آنها تعریف کردید، خانم‌هایی بودند که در عرف معمولی به آنها میگویند «خانم بدحجاب»؛ اشک هم از چشمش دارد میریزد. حالا چه کار کنیم؟ ردش کنید؟ مصلحت است؟ حق است؟ نه، دل، متعلق به این جبهه است؛ جان، دلباخته‌ی به این اهداف و آرمان‌هاست. او یک نقصی دارد. مگر من نقص ندارم؟ نقص او ظاهر است، نقص‌های این حقیر باطن است؛ نمی‌بینند. «گفتا شیخا هر آنچه گوئی هستم / آیا تو چنان که مینمائی هستی؟». ما هم یک نقص داریم، او هم یک نقص دارد. با این نگاه و با این روحیه برخورد کنید. البته انسان نهی از منکر هم میکند؛ نهی از منکر با زبان خوش، نه با ایجاد نفرت. بنابراین با قشر دانشجو ارتباط پیدا کنید.

آقای فرجام در مورد لباس روحانیت تذکر خوبی دادند. آنهایی که درسشان یک قدری پیش رفته، لباس روحانیت بپوشند؛ اما بدانند لباس طلبگی پوشیدن، بار سنگینی است. این عمامه‌ی چند سیری که شما روی سرت میگذارید، خیلی سنگین است. بمجردی که دیدند شما عمامه داری، سیل سؤال و اشکال و اینها وارد میشود. اگر آنچه که نمیدانی، گفتمی نمیدانم، بعد رفتی آن را تحقیق کردی و دانستی و احیاناً آمدی به او گفتمی، این خوب است؛ اما اگر آنچه که نمیدانی، به شکل غلط جواب دادی، یا چون نمیدانستی، عصبانی شدی که چرا این را از من سؤال کرد، این دیگر خوب نیست. اگر بناست آدم اینجور باشد، نبودن بهتر است.

امامت جماعت در مساجد را محترم بشمارید، مهم بشمارید. کسانی که شایستگی دارند، امامت مساجد خیلی مهم است. در هر وعده‌ی نماز، یا لاقلاً در هر شبانه‌روزی یک وعده‌ی نماز، با مردم حرف بزنید و افکار را باز کنید. با ذکر حقایق دین و مناقب ائمه (علیهم‌السلام) دل‌ها را روشن کنید؛ دل‌ها روشن میشود.

خب، صحبت ما یک قدری طولانی هم شد. خداوند ان‌شاءالله برکات وجود جناب آقای مهمان‌نواز را برای این منطقه محفوظ بدارد. در دیدارهایی که گاهی با ایشان داشتیم، راجع به آمدن به بنجورد مکرر میگفتند، ما هم میگفتیم چشم، «الامور مرهونة بأوقاتها»؛ خب، حالا اوقاتش رسید. ایشان در بنجورد مانده‌اند، کار بسیار خوبی کردند؛ برکتی هستند برای این شهر. ایشان وظائفی دارند؛ امام جمعه‌ی محترم هم که بحمدالله انسان احساس میکند هم خوش‌بین، هم خوشفکر، هم توانای برای کار هستند، ان‌شاءالله به وظیفه‌ی امامت جمعه به بهترین وجهی عمل میکنند. این یکی از همان مواردی است که بنده آرزو دارم: چیزی از دست ندهیم، چیزی هم به دست بیاوریم. بنجورد الحمدلله آقای مهمان‌نواز را از دست نداد و برکات وجود ایشان، مراجعه‌ی به ایشان، مثل سابق هست؛ یک چیزی هم اضافه گیرمان آمد، که امام جمعه‌ی محترم است.

خدایا! آنچه را که میکنیم، آنچه را که میگوئیم، آنچه را که در نیت میگذرانیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده؛ آن را به کرم و فضلت از ما قبول کن. پروردگارا! قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی کن؛ ما را مشمول دعای آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! این جمع حاضر و دیگر فضلا و طلاب و روحانیونی که هستند و در این منطقه‌ی بزرگ مشغول کارند، همه را سربازان واقعی اسلام و قرآن قرار بده. این الفت و انسی که امروز بین برادران شیعه و سنی در این منطقه هست، روزه‌روز آن را بیشتر کن؛ همه‌شان را به راه خیر و راه صلاح و راه هدایت امت راهنمایی بفرما. والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته

(1) نحل: 68 و 69

(2) احزاب: 21

(3) احزاب: 22



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

4) احزاب: 13

5) احزاب: 60

6) بقره: 120